

پیام مدیر عامل

بسمه تعالی

آنها که ما را می شناسند، می دانند که عمده دغدغه سالهای پس از جنگ را با «خورشیدکاروان» سپری کرده ایم . چرا که همواره اعتقاد به انتخاب بهترین از میان «بهترها» را داشته ایم .

سالهای دفاع مقدس ایام خاطره انگیزی بوده است که هیاهوی عشق و شور و تلاش بی وقفه آن هرگز از ذهن آنانکه در حضورش جرعه ای نوشیده اند ، محو نخواهد گشت و یاد و خاطره بهترین عزیزان این مرز و بوم هرگز به فراموشخانه بی مهری سپرده نخواهد گردید . یاد و خاطره بهترین عزیزانی که تنها امکان آشنایی با آنان در لابلای گردش ایام و گذر از پیچ و تاب شیارها و قله ها در سرزمین عشق میسر بود .

براستی چه کسی از یاد خواهد برد طعم شیرین باده ای از بهشت را که بدست پیر میکده جهاد عرضه می گشت و کدام دل فراموش خواهد کرد ترجمان رؤیایی «یا حسین» را که در بیابانهای فکه و شلمچه در زیر نور کم رنگ منورها یافته بود . هیچکس ... و هیچکس .

پس ساقی باده ساز خوب می دانست که چه باید می کرد، ... و ما را به جرعه ای ، پابوس آستان عشق کرد و خود پرکشیده و رفت . حال، ما مانده بودیم و صدها خاطره ، تصویری از بهشت که گاه طعم روح انگیز مستی آنرا در جسمهای پاره پاره خویش مزه مزه می کردیم.

حال ، ما مانده بودیم و کارگاه باده سازی و جام و سبو . ما مانده بودیم و ما ... و می بایست اینبار آنچه ساقی آموخته بود می ساختیم و جامهای تشنه دل را سیراب می کردیم .

...و اینگونه بود که خورشید از راه رسید جمع مان تکمیل شد . گردانهای رزم به لشکری از عشق مبدل گشت و اولین پرچم حماسه ما بر سرسرای صحنه نمایش افراشته گشت و خورشید کاروان پا به عرصه اجرا گذاشت ...

اولین پاره های چوب و کاغذ بر روی صحنه نمایش تصویری از خراب آباد دلها مان را نقش بست و در اولین تابش خورشید ، نور سبز ، صحنه نمایش را تقدس بخشد . پس دربهای تالارها گشوده شد و فتح الفتوح عشق آغاز گشت . حال خورشید در جای خود باقی مانده بود و «مردم» این سیاره های عاشق ، در چرخش سالهای پیاپی ، برگرد خورشیدکاروان پروانه وار می گشتند و با بلور اشک ، گلریزان بهار را مجسم می کردند .

...و این چشمهای بودند که می توانستند خیل عظیم تماشاگران را نظاره گر باشند که نه به عشق نمایش ، بلکه به عشق «حسین (ع)» هر روز بر صندلی ها جای می گرفتند و دل بر آوای نمایش می سپردند :

خورشید عاشورا غروب کرده است ...

و اگر چشمهای خوب می جستند هر سال در میان جمعیت ، پیرمردی را مشاهده می کردی که از آغاز تا پایان ، چشم از ترنم اشک می شست و با خیل بازیگر و تماشاگر تا انتهای کار را می پیمود و در فرجام اجرا ، با کلام دلنشین خود که هنوز طعم شیرین کربلا را به کام داشت مشوق می گشت و اصرار بر تداوم کار می ورزید آری او انسانی بود که با تمام وجود اولین کلمات «هیئات» را در خاک مقدس کربلا به کاغذ سپرده بود و در چهل سال قبل داستان خورشید را پایه ریزی نموده بود .

استاد ابوباسم حیدار زندگی خود را وقف آل الله نمود و خدا خواست که نام او با خورشید بماند هر چند او در میان کاروانیان باقی نماند .

خورشید کاروان مدال افتخاری است که فخر مباهات بر آن ، از غرور نخواهد بود . افتخار خدمت به خاندانی است که مظلومیت تاریخی خود را بر جریده عالم به ثبت رسانیده اند و غلامی خاندانی است که بزرگواری آنان به «غلامی» هم آبرو بخشیده است . بی شک تا ابد ، دست بوس آنانی هستیم که در اجرای این نمایش بزرگ از هیچ تلاشی دریغ نکردند و با حمایتها و گره گشایی های خویش ، راه را بر اجرای هفده ساله آن هموار کردند .

هر چند از میان جمع رفته و یا همانند جواد عزیزم سر بر تیره تراب نهاده باشند.

پس ،... اجرای متن خورشید کاروان را مدیون آنانی می دانم که در سخت ترین روزهای کار، از ناملایمات نهراسیدند و با حسن تدبیر ، مردانه ایستادند. والسلام.